

۵
۱۶۷۶۸

دکتر جلال متینی

تفسیری کهن به زبان فارسی

تفسیرهای قرآن مجید که تا حدود قرن ششم و هفتم هجری به زبان فارسی تالیف و یا از زبان عربی ترجمه شده است ، علاوه بر آنکه از نظر پیروان فرقی مختلف اسلامی و محققان رشته‌های گوناگون علوم دینی حائز کمال اهمیت می‌باشد، برای کسانی هم که درباره زبان و ادب فارسی و تحول آن در ادوار گذشته بتحقیق می‌پردازند در خود عنایت و توجه بسیار است . زیرا اعتقاد قوی مذهبی و دقت و نکته‌سنجی مترجمان و مفسران سبب - گردیده است که ایشان بخصوص در ترجمه آیات قرآنی و انتخاب الفاظ فارسی در برابر کلمات و ترکیبات عربی، دقت و دسواس فوق‌العاده بکار برند، و بهمین جهت تفسیر قدیمی فارسی بصورت منبعی سرشار از لغات و ترکیبات نادر فارسی درآمده است . علاوه بر این

چون در برخی از این تفاسیر آثار لهجه‌ای که مفسر بدان متکلم بوده است آشکارا بی‌چشم می‌خورد، این موضوع نیز از لحاظ مطالعه لهجه‌های مختلف فارسی در دوره‌های پیشین قابل اعتناست.

علاوه بر تفاسیر معروف قدیمی فارسی که می‌شناسیم و از آن جمله است: ترجمه تفسیر طبری، تحریرهای مختلف تفسیر ابوبکر عتیق سوریادی، بخشی از تفسیر قرآن به نام «تفسیر پاک»، تاج التراجم معروف به تفسیر استرآینی، تفسیر ابوالفتح رازی، کشف الاسرار و عدة الابرار میددی و... در کتابخانه‌های آسیا و اروپا و آمریکا، از تفاسیر مختلف فارسی و همچنین از قرآنهاي همراه با ترجمه، بخشهایی موجود است که اکثر بی‌نام و نشان است ولی همه از نظر داشتن لغات و ترکیبات فارسی و مطالب تازه دستوری و اختصاصات لهجه‌ای دارای اهمیت بسیار می‌باشد.

از جمله این تفسیرها، تفسیر کهن بسیار نفیس منحصر بفردی است از نیمه دوم قرآن مجید در کتابخانه دانشگاه کمبریج، انگلستان که به نام نسخه ارپنیوس در چهار مجلد بوده است که متأسفانه مجلدات اول و دوم آنرا حوادث روزگار مانند بسیاری از آثار ادبی و هنری ما در قرون گذشته از بین برده است. مجلدات سوم و چهارم تفسیر که اکنون در آن کتابخانه نگهداری می‌شود در یک حلد قرار دارد. این نسخه دارای ۳۶۸ ورق با ابعاد ۲۲/۵ × ۳۲ سانتی متر است. جلد سوم از ابتدای سوره مریم (۱۹) آغاز می‌شود و به آخر سوره المافات (۳۷) ختم می‌گردد. جلد چهارم از آغاز سوره س (۳۸) تا پایان قرآن مجید (به استثنای دو ورق که از آیه ۱۵ سوره الفجر تا آیه ۴ سوره البیل را دربرداشته و مفقود گردیده است) را شامل است.

این نسخه دانشتین بار در سال ۱۸۹۶ میلادی ادوارد براون مستشرق نامدار انگلیسی در روزنامه سلطنتی آسیای انگلستان معرفی کرد و ضمن آن اطلاعات جالب توجهی نیز در باب نحوه انتقال این کتاب به کتابخانه دانشگاه کمبریج داد. از آنچه براون در این مورد نوشته است چنین برمی‌آید که این نسخه حداکثر در ربع اول قرن هفدهم میلادی در اروپا در اختیار دانشمندی بنام ارپنیوس (۱۵۸۴-۱۶۲۴ میلادی) بوده است، زیرا در سال ۱۶۲۴ میلادی که ارپنیوس در گذشته است این نسخه جزء کتابهای او بوده است. از نام مؤلف تفسیر و زادگاه وی و زمان تألیف کتاب اطلاعی در دست نیست. تنها یک قرینه بدین شرح در نسخه موجود است که شاید بتوان آنرا دال بر خراسانی بودن

مؤلف دانست. وی دو تفسیر آیه ۲۸ سوره المواقعة (۵۶) ضمن تفسیر «فی سدر مخطوذه» نوشته اسحق و سدر پارسی کنار گویند و بخراسان از آن نباشد. ذکر نام خراسان در این عبارت می‌تواند قرینه‌ای بر خراسانی بودن مؤلف باشد، چه در غیر این صورت ذکر نام این ناحیه زائد می‌نماید. موضوع دیگری که در باره مؤلف آن می‌توان گفت آنست که وی از پیروان معتدل و بی‌تمصب اهل سنت و جماعت بوده است، ولی در باب اینکه به کدام یک از فرق چهارگانه تسنن متعلق بوده است بی‌یقین چیزی نمی‌توان اظهار کرد. وی علاوه بر آنکه خلفای راشدین را در موارد متعدد ستایش کرده و آراء پیشوایان فرق سنت و جماعت را نیز ذکر نموده است از خاندان حضرت علی نیز با احترام مخصوص یاد کرده است.

تفسیر مورد بحث در هفتم ربیع الاخر سال ۶۲۸ هجری بدست «محمد بن ابوالفتح الفقیه الغریب» که خود را کاتب و صاحب نسخه معرفی کرده، نوشته شده است.

اسلوب نگارش کتاب و لغات و ترکیبات کهنه فارسی آن که در برخی از موارد در بین تفاسیر فارسی منحصر بفرد است، این تفسیر را در ردیف آثار کهن منشور زبان فارسی قرار می‌دهد. البته در این ارزیابی باید آنرا با تفاسیر قدیمی فارسی که موضوعشان با این کتاب یکی است مقایسه کرد، نه آنکه فی‌المثل آنرا با آثاری نظیر مقدمه شاهنامه ایوب‌نصوری و کتاب جنرافیایی حدود العالم من المشرق الی المغرب مورد سنجش قرار داد.

در این چند سطر مجال آن نیست که در باره زبان کتاب و مختصات دستوری و لهجه‌ای و نواذر لغات و ترکیبات فارسی آن سخنی گفته شود. در این باب در مقدمه‌ای که نگارنده این سطور برای این کتاب نوشته است بتفصیل بحث شده است (متن این تفسیر به تصحیح اینجانب در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در تهران به چاپ می‌رسد) و اینکه از نظر معرفی سبک نگارش کتاب، قسمتی از آنرا که مربوط به ترجمه و تفسیر آیه‌های ۶۸ و ۶۹ سوره الزمر (۳۹) است ذیلاً نقل می‌کند.

مرک عزرائیل

«و نفتح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض» چون اسرافیل بصور اندر آمد آن دمیدن مرک، هر که اندر آسمانها و زمینها کسی جانور باشد همه بمیرند «الا من شاء الله» مگر آنکه خدای خواهد، یعنی اهل بهشت از حور العینان

میکایل گوید: یارب تو مرا بیافریدی و این کیل را بدست من نهادی، هرگز من از آن روز باز این کیل را از دست نهاده‌ام. و بدست میکایل کیلی است که هرگز قطره‌ای باران نیارد و نبات از زمین بر نیاید و میوه از درختان بیرون نیاید و قطره‌ای شیر از پستان چهار پایان بیرون نیاید الا که همه پیمان‌ها ای میکایل بیهوده است و شمرده است و سختست بسنگ او، زیرا که او بر روزی بندگان موکل است. آنگاه میکایل گوید: یارب من این پیمان‌ها را چه کنم؟ خدای گوید عزوجل: یا میکایل پیمان‌ها بمن سپار و جان بده که مرگ بر تو قضا کرده‌ام. آنگاه ملك الموت جان میکایل بستاند.

آنگاه خدای عزوجل گوید: یا ملك الموت، که ماند از خلق من زنده؟ ملك الموت گوید: یارب تو همی دانی که اندر عالم جز اسرافیل و جز من بنده ضعیف هیچ کس نمانده است زنده. گوید: برو جان اسرافیل بستان. چون ملك الموت سوی اسرافیل آید، اسرافیل گوید: یارب از آنگاه که تو مرا بیافریدی، این صور را بدست من اندر نهادی. از آن روز باز، من بطرفه العینی بتو عاصی نشده‌ام و این صور را از دهن برداشته‌ام و دو چشم از زیر عرش تو نگردانیده‌ام از بهر امر ترا، اکنون ملك الموت از من جان همی خواهد، من این صور را چه کنم؟ گوید که این صور را بمن سپار و جان بده که من مرگ را بر تو قضا کرده‌ام. آنگاه ملك الموت جان اسرافیل را بستاند.

آنگاه فرمان آید که یا ملك الموت، از خلق من که ماند؟ ملك الموت گوید: یارب تو دانائی که از عرش تا تری، جز من بنده ضعیف کسی دیگر نمانده است. آنگاه خدای عزوجل جان ملك الموت بستاند. اندر خیر چنانست که ملك الموت یکی بانگی بکند، و یکی بخروشد که اگر خلق هفت آسمان و هفت زمین زنده - باشندی، از آن بانگ او همه بمیرندی. ملك الموت گوید: یارب، اگر من بدانسمی که اندر جان کنندن، هزار یکی ازین طلخی باشد، هرگز من جان هیچ مومنی نستمی.

آنگاه خدای عزوجل، ابری بر آرد از زیر عرش، تا چهل سال باران باراند مانند نطفه مردان. پس باز پس از چهل سال جبریل را و میکایل و اسرافیل و عزرائیل را زنده کند، و رضوان را از خواب بیدار کند. پس آنگاه هر چهار تن را سوی گور محمد صلی الله علیه و سلم فرستد. جبریل بیاید با براق، و میکایل بیاید با تاج، و اسرافیل بیاید با قضیب، و رضوان بیاید با کلهای بهشت. آنگاه جبریل زمین را گوید: یا زمین، گور محمد کجاست؟ زمین جواب دهد، گوید: یا جبریل، حال من چنان نیست که تو دیده بودی، که خدای عزوجل، با دعا را بر من گماشت تا مرا یا کوه یا دریاها همه اند [و] یکدیگر شکست، تا من گور محمد را علیه السلام اندر خویشتم گم کرده‌ام. آنگاه بشکرند، نوری بینند که از زمین همی بر آید تا بر عرش اندر همی شود. جبریل چون آن نور را به بیند، بگریه. میکایل گوید که چرا همی گریی یا جبریل، که خدای عزوجل ترا مکر یا ناد. جبریل گوید: چرا انکریم یا میکایل که اینک این گور محمد است صلی الله علیه و سلم هم اکنون از گور برخیزد، نخستین چیزی مرا از امت پرسد، و من ندانم که حال امت او چیست. آنگاه جبریل مر اسرافیل را گوید که بخوانش، اسرافیل گوید جبریل را که تو خوانش که ترا با او گستاخی بیش بوده است. جبریل گوید که این امروز مر تراست. آنگاه [و] اسرافیل بخواندش، گوید: حبیبی محمد دیگر باره گوید: حبیبی احمد. سدبگر باره گوید: یا حبیب رب العالمین، یا یا الفاسم، قم باذن الله. آنگاه زمین بشکافد و پیغام بر صلی الله علیه و سلم بنشیند، و فریشتگان سلام کنند. پس آنگاه پیغام بر گوید علیه السلام که چه روزیست این یا جبریل؟ گوید: یا محمد هذایوم القیامة، هذا یوم القارعة، هذا یوم الحاقة، هذا یوم الازفة، هذا یوم الحسرة و الندامة، هذا یوم الفزع، هذا یوم الزلزلة، هذا یوم التغابن، تا بیخواب نامش یاد کنند. پس آنگاه پیغام بر گوید علیه السلام که از امت من چه خبر داری یا جبریل؟ جبریل گوید که ایشان هنوز در گورند، و این زمین بر هیچ آدمی جز بتو تشکافتست هنوز.

آنگاه پیغام بر صلی الله علیه و سلم بر براق بر نشیند، جبریل عنان گیرد، و میکایل

رکاب گیرد ، و اسرافیل بازو گیرد ، و رضوان جامه راست کند تا بطرفه العین بجای
 مناجاة شود پیش عرش خدای عزوجل . و خدای عزوجل ، محمد را بخود نزدیک کند ،
 و محمد علیه السلام ، خدای را حمد و ثنا گوید . آنگاه هر اسرافیل را بفرماید که صور بردار
 و اندر دم تا خلق همه زنده گردند . آنگاه اسرافیل جانهای خاق را بگیرد و بصورت اندر نهد .
 پس آنگاه بدمد چنانکه خدای گفت عزوجل « ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون »
 پس اسرافیل دمیدن دیگر بدمد ، گوید : ای استخوانهای پوسیده ، ای رگهای گسسته ،
 و موپهای پراکنده شده و چشمهای طرکیده بر خیزید از قعر دریاها و میانۀ بیابانها و
 سرکوهها ، سوی عرش خدای عزوجل . هوای زودتر از طرفه العین از گورها بر خیزند
 و همی نگرند تا امر ایشانرا چه فرمایند .

« و اشرفت الارض بنور ربها » و زمین روشن گردد بنور خدای و بداد خدای . و دیگر
 آیدون گوید که روشن گردد بنور معرفت عارفان ، زیرا که « معرفت » نور خداست ،
 هر کسی را بمقدار معرفت ، نور باشد « و وضع الكتاب » و هر کسی را نامها بدست
 دهند ، بعضی را بدست راست ، و بعضی را بدست چپ « و جی بالنبيين والشهداء
 و قضی بينهم بالحق » و بیفامبرانرا صلوات الله علیهم و فریشتگانرا آنجا حاضر کنند ،
 و میان امتان و بیفامبران حکم کرده شود بمدل « و هم لا یظلمون » .